تحديد مرزهاي مفهومي تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي امام خامنه‌اي

تحديد مرزهاي مفهومي تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي امام خامنه‌اي

محمد آقائي و محمد رضا فتحي مهر

نويسندگان: محمد آقائي[1]، محمدرضا فتحي مهر[2].

چكيده:

بهترين راه براي بررسي و مطالعه‌ي پديده‌هاي مركب به دست آوردن فهمي كلي از آن‌ها است كه جغرافياي حوزه‌ي مطالعاتي مطلوب را به پژوهشگران نشان دهد. از اين روي براي مطالعه‌ي پديده‌ي آينده محور «تمدن نوين اسلامي» لازم است ابتدا مرزهاي مفهومي آن مورد بازشناسي قرار گيرد. آيت ا خامنه‌اي به عنوان تاثيرگذارترين عالم شيعي در قرن بيست و يكم داراي سپهري انديشه‌اي است كه افق‌هاي گوناگون آن سيراب از آموزه‌هاي اصيل اسلامي است؛ به همين علت شناخت مرزهاي مفهومي تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي ايشان گامي مهم در راستاي نيل به معرفت صحيح از فرهنگ سياسي تشيع مي‌باشد. سوال اصلي نوشتار حاضر آن است كه آفاق تمدن نوين اسلامي در سپهر انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي چيست؟ براي پاسخگويي به اين پرسش انگاره‌ي تمدن نوين اسلامي در چهار حوزه‌ي كلان هستي شناسي، معرفت شناسي، غايت شناسي، و روش شناسي در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي مورد مطالعه و بازتفسير قرار گرفت. يافته‌هاي پژوهش نشان مي‌دهد تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي ايشان از لحاظ هستي شناسي به صورت دوبعدي، در قالب معرفت شناسي آفاقي، با غايت سعادت طلبي، و در نهايت روش-شناسي اخلاقي فهم مي‌گيرد. نوشتار حاضر در زمره‌ي پژوهش‌هاي كيفي فلسفي-سياسي است كه باروش توصيفي تحليلي صورت گرفته و منابع آن از طريق مطالعه‌ي اسنادي و رجوع به منابع موجود گردآوري شده است.

كليدواژگان: تمدن نوين اسلامي، آيت ا خامنه‌اي، هستي شناسي، معرفت شناسي، غايت شناسي، روش شناسي.

1. جستارگشايي:

هر چند کليت موضوع تمدن سازي از سال 1370 در کلام مقام معظم رهبري مورد اشاره قرار گرفت، اما از شانزده سال قبل يعني دوازده آذر 1379 که آيت ا خامنه‌اي براي اولين بار مراحل پنجگانه‌ي وصول به تمدن نوين اسلامي را در ديدار با کارگزاران نظام مطرح فرمودند[3] تاکنون دغدغه‌ي انديشمندان و صاحبان قلم تبيين ابعاد و سرحدات معرفتي اين بايسته‌ي محتوم اسلامي است. ايشان تصريح نمودند که تحقق تمدن نوين اسلامي پيش از هر چيز به دو مولفه‌ي اساسي نيازمند است يعني «توليد فکر» و «پرورش انسان»[4] . در طول اين شانزده سال ايشان کرارا بر پيگيري اين خواست تاکيد کرده و افق پيش روي مردم و مسئولين را در رسيدن به آن مطرح فرموده‌اند. از منظر ايشان جمهوري اسلامي دو مرحله‌ي اوليه يعني «انقلاب اسلامي» و «نظام اسلامي» را با موفقيت پشت سر گذاشته و به سومين مرحله رسيده است و هنوز در مرحله‌ي سوم اين پنجگانه قرار دارد يعني «مرحله‌ي دولت اسلامي» و تا اين مرحله با تمام اجزاي آن به وقوع نپيوندد شاهد «جامعه اسلامي» و در نهايت «تمدن نوين اسلامي» نخواهيم بود[5] .

اما تمدن وجه مادي حيات اجتماعي مردم است که بر مبناي دو انگاره‌ي فرهنگ و تفکر بنا شده است (خرمشاد، 1392 :130). بر اين مبنا تمدن به معناي هر دستاوردي است که انسان بما هو انسان در جايگاه اجتماعي خويش کسب نموده و مي‌نمايد، لازم به يادآوري است که اين دستاورد نمي‌تواند در جهت مخرب باشد بلکه لازم است يک دستاورد سازنده و در جهت ايجابي باشد(پهلوان، 1390: 48). زماني که درباره‌ي تمدن سخن به ميان مي‌آيد ناگزير از بحث درباره‌ي سياست‌هاي در راستاي آن و مقومات اجتماعي آن هستيم، به همين علت نمي‌توان از تمدن سازي سخن گفت و مباحثي سياسي و اجتماعي مطرح نکرد، زيرا از عصر روشنگري تا به حال تمدن همواره ذيل الگوي سياست و اجتماع متصور بوده است[6].

نگاه به تمدن و تمدن سازي همواره يک نگاه پسيني بوده است. به اين معنا که اول تمدن‌ها شکل گرفته است و سپس تاريخ‌نگاران، سياستمداران، جامعه شناسان، و انديشمندان به شناسايي و صورت‌بندي اجزاي آن و لوازم و مقدمات آن پرداخته‌اند[7] . اما آن‌چه مسلم است آن است که تمدن نوين اسلامي هنوز شکل نگرفته و صورت متعيني از آن به چشم نيامده، به همين علت مرزهاي معرفتي و مفهومي آن نيز مورد تحديد قرار نگرفته است. درست در همين جا است که ضرورت پژوهش حاضر مشخص مي‌گردد. هدف نهايي نوشتار حاضر آن است که با عرضه‌ي «تمدن نوين اسلامي» به عنوان يک کل واحد به چهار کلان الگوي هستي شناسي، معرفت شناسي، غايت شناسي، و در نهايت روش شناسي مرزهاي مفهومي و معرفتي تمدن نوين اسلامي را دراندیشه‌ي آيت ا خامنه‌اي روشن سازد.

روش پژوهش در نوشتار حاضر يکي از روش‌هاي قديمي، منطقي و مرسوم در فلسفه‌ي سياسي است که

اختصاصا براي تحديد سرحدات معرفتي مفاهيم مركب به كار مي‌رود. به عبارت ديگر رويكرد پژوهش حاضر كيفي است كه با شيوه‌ي توصيفي- تحليلي و با جستجو در اسناد موجود به رشته‌ي تحرير درآمده است و ابزار گردآوري اطلاعات آن فيش برداري بوده است. لازم به يادآوري است كه با توجه به جستجوي نگارنده تاكنون پژوهشي با رويكرد و روش نوشتار حاضر به رشته‌ي تحرير درنيامده است.

2. ايضاح يک مفهوم كليدي؛ «تمدن»

«تمدن» و «فرهنگ» همواره در معيت هم و در كنار يكديگر به كار برده شده است تا جايي كه يک خلط مفهومي ميان اين دو انگاره به وجود آمده است. اين در حالي است كه به تعبير نشانه شناسانه تمدن و فرهنگ دو مفهوم متفاوت هستند كه هر يک صرف نظر از ديگري در جريان ديالكتيک سلب و ايجاب معنايي خاص را به خود جلب نموده و طبيعتا دايره‌اي از معاني را از خود دور نموده‌اند[8] . اصولا درباره‌ي نوع ارتباط ميان تمدن و فرهنگ در ميان انديشمندان چهار نظر متفاوت وجود دارد:

1. هر تمدن متشكل از تعدادي فرهنگ متعين است كه در ارتباط با يكديگر به تمدن مورد نظر هويت بخشيده و آن را به منصه‌ي ظهور مي‌رسانند. به عبارت ديگر در اين ديدگاه رابطه‌ي ميان فرهنگ و تمدن از منظر منطقي عموم و خصوص مطلق است به طوري كه فرهنگ در دايره‌ي تمدن قرار مي‌گيرد(آراسته خو، 1369 : 273).

2. عده‌اي همچون ادوارد برنت تيلور در كتاب فرهنگ ابتدايي (2010) تفاوتي مشخص ميان تمدن و فرهنگ قائل نيستند و بر هر دو مفهوم معنايي خاص و يكسان بار مي‌كنند.

3. ويل دورانت تشكيل شهر نشيني را مشخصه‌ي بارز تمدن به حساب مي‌آورد و معتقد است فرهنگ و تفكر تنها در پيشگاه شهرنشيني است كه در عداد تمدن آورده مي‌شود. به عبارت ديگر در دوران پيشاشهرنشيني هرچند تفكر و فرهنگ وجود داشته است ولي نمي‌توان آن را به حساب تمدن نوشت(دورانت، 1391 : 3).

4. نگاه چهارم كه نگاه مختار اين نوشتار نيز محسوب مي‌گردد، فرهنگ را به مثابه سنگ بناي تمدن معرفي مي‌نمايد[9] . در اين نگاه اصالت با فرهنگ است و تمدن وجه بيروني و صورت خارجي فرهنگ تلقي مي‌گردد(خرمشاد، 1392: 131).

هر چند هر چهار مورد بالا در ادبيات محققان به چشم مي‌خورد اما اينگونه به نظر مي‌رسد كه نگاه

چهارم شواهد بيشتري در آثار صاحب نظران دارد. به عبارت ديگر اكثر انديشمنداني كه در اين رابطه قلم زده‌اند و به بازشماري اركان تمدن پرداخته‌اند ابتدا به مولفه‌هاي فرهنگي و سپس به مولفه‌هايي غير از آن پرداخته‌اند. مثلا ابن خلدون انديشمند معروف جهان اسلام مولفه‌هاي تمدن را هنر و معرفت، دين، عصبيت، شهرنشيني، صنعت، كار، ثروت، و جمعيت مي‌داند (آدمي، 1387: 39). يا لوكاس دانشمند و مورخ اروپايي عناصر تمدن را هنر، دانش، ارزش‌هاي دين مدار و اخلاق‌مدار، اقتصاد، و در نهايت نظام سياسي مي‌داند (لوكاس، 1393 ، ج1 : 15). لاهاوس وقتي مي‌خواهد از بنيان‌هاي تمدن سخن به ميان آورد قانون گذاري،دين، خط، زبان، دانش، هنر، و نظام سياسي را اجزاي مقوم تمدن معرفي مي‌نمايد(مهيمني، 1379: 207). به عبارت ديگر تمدن پيچيده‌ترين برساخته‌ي فرهنگ و هويت يافته از آن است و هر چند در طول تاريخ و در قلمروهاي جغرافيايي گوناگون تغييرات و پويايي فرهنگ را شاهد بوده‌ايم اما همواره اين تمدن‌ها در اساس خويش وابسته به فرهنگي متعين بوده‌اند(Smith &Baylis, 1997: 376).

همان طور كه از كليت آراي اشاره شده برمي‌آيد اين محققان و انديشمندان فرهنگ را به مثابه زيربناي تمدن محسوب كرده و براي آن نقشي كليدي در تمدن سازي قائل شده‌اند. نمودار شماره يک اجزاي تمدن را به روشني بيان مي‌كنند.

همان گونه كه از نمودار بالا روشن مي‌شود در واقع مجموع آراي گفته شده را مي‌توان به اين صورت خلاصه كرد كه تمدن برساخته‌اي از دو دسته بنيان‌هاي نرم و مولفه‌هاي سخت است كه در يک جريان همگشتگي تمدن را شكل مي‌دهند (خرمشاد و آدمي، 1388: 164).

3. چارچوب نظري: روش سطح تحليل

يكي ملزومات اساسي هر پژوهش علمي طراحي چارچوبي نظري است كه بتواند پژوهشگر را در يافتن پاسخ‌هاي صحيح براي سوال اصلي پژوهش ياري كند(سيد امامي، 1387: 162). طراحي يک چارچوب نظري علمي مناسب ربط وثيقي به موضوع و به تبع آن سوال اصلي پژوهش دارد: موضوع مورد مطالعه بسيط است يا مركب، محدود است يا وسيع، متعين است يا نامتعين و در نهايت قياسي است يا استقرايي. از آن‌جا كه هدف اصلي نوشتار فهم آفاق تمدن نوين اسلامي در سپهر انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي است لذا براي پاسخگويي به اين پرسش نياز به ارائه‌ي چارچوبي نظري داريم كه انديشه‌ي ايشان را در سطوح گوناگون مورد بازشناسي قرار دهد. به لحاظ منطقي مناسب‌ترين شيوه جهت فهم كليت يک انديشه آن است كه آن انديشه را در چهار سطح گوناگون مورد مطالعه قرار دهيم تا بنيادي‌ترين اصول آن را به دست آوريم، به عبارت ديگر براي فهم كليت معرفتي تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي لازم است آن را به عنوان يک كل واحد ذيل چهار كلان الگوي هستي شناسي، معرفت شناسي، غايت شناسي، و روش شناسي مورد مطالعه قرار دهيم.

هر كدام از اين چهار سطح داراي سطوحي است كه با قرار دادن انديشه‌ي ايشان در آن ها مي‌توانيم تصويري روشن و شمايي مشخص از جغرافياي انديشه‌ي تمدن نوين اسلامي را در انديشه‌ي ايشان به دست آوريم. تمدن نوين اسلامي را به لحاظ هستي شناسي مي‌توانيم تک بعدي و يا دو بعدي بدانيم، معرفت شناسي آن را مي‌توانيم به صورت گروهي و يا آفاقي بدانيم، از حيث غايت شناسي، هدف نهايي تمدن نوين اسلامي ممكن است منفعت طلبانه و يا سعادت طلبانه باشد و در نهايت از حيث روش شناسي، تمدن نوين اسلامي ممكن است با روش اخلاقي و يا غير اخلاقي صورت پذيرد. هر كدام از اين مفاهيم داراي توضيحات و تعاريفي است كه در ذيل همين بخش مورد بررسي قرار مي‌گيرد. صورت كلي چارچوب نظري پژوهش و اجزاي آن در قالب «نمودار دو» به روشني نشان داده شده است.

1-3. هستي شناسي:

هستي شناسي از لحاظ لغوي عبارت است از علم يا فلسفه‌ي هستي (هاي، 1385: 106). آنتولوژي يا هستي شناسي در اصطلاح فلسفه نظريه‌اي عام است درباره‌ي اين كه چه چيزها و يا چه جوهرهايي در جهان وجود دارند (بنتون و كرايب، 1384: 22). اين دانش در صدد ارائه‌ و آزمون ادعاهايي درباره‌ي اين‌كه پديده‌هاي اجتماعي و سياسي چيستند، از چه اجزايي تشكيل شده‌اند و اين اجزا چه ارتباطي با يكديگر دارند است (1993:6,Blaikie). به تعبيري ديگر هستي شناسي معطوف به بررسي فرض‌هايي خاص درباره‌ي جامعه و سياست است (افتخاري، 1392: 11).

هستي شناسي چيزي جز نگاه پژوهشگر به عالم بيرون نيست، به عبارت ديگر تمام فرض‌هاي كلي شخص پژوهشگر درباره هستي و جهان در نگاه هستي شناسانه‌ي وي تجلي مي‌يابد، يعني هستي شناسي نگرش پژوهشگر درباره‌ي آن چه جهان را مي‌سازد و چگونگي مطالعه‌ي آن است (2007,Barbour: 20). به تعبيري بهتر هستي شناسي بازتاب نگرش پژوهشگر درباره‌ي كنه وجود و سرشت جهان است (مارش و فولانگ، 1387: 33).

در يک تقسيم بندي كلي مي‌توانيم دو نوع رهيافت را از حيث هستي‌شناسانه از يكديگر تفكيک نماييم: رهيافت «تک بعدي»، رهيافت «دو بعدي». سكولارها و مادي‌گرايان، دنيا و جهان را داراي تنها يک بعد مي‌دانند، آنان معتقدند زندگي منحصر در همين جهان مادي است و خارج از اين جهان چيزي وجود ندارد و اگر هم احيانا وجود داشته باشد هيچ ربطي به ما ندارد. خروجي اين نگاه از منظر فلسفه‌ي سياسي تمدن نوين اسلامي اين مي‌شود كه تمدن نيز تنها به صورت مادي معنا دارد و خارج از ماديات معنايي نخواهد داشت. در مقابل اين گروه، كساني قرار دارند كه رهيافت دو بعدي داشته و زندگي و هستي را دو بعدي مي‌دانند. اينان معتقدند كه انسان تنها همين وجود مادي نيست، بلكه علاوه بر وجود مادي داراي وجهي معنوي نيز هست كه اتفاقا همين وجه معنوي اصل و اساس وجود او را تشكيل مي‌دهد. ايشان معتقدند روح معنوي در همه‌ي افعال و كردار انساني جريان دارد و همين روح معنوي است كه به رفتار انسان جهت مي‌دهد، از اين روي در تمدن نوين اسلامي نيز مانند همه‌ي افعال بشري روح معنوي

جريان دارد و همين روح معنوي است كه جهت صحيح تمدن را در انسان مشخص مي‌نمايد.

2-3. معرفت شناسي:

معرفت شناسي يا اپيستمولوژي دانشي است درباره‌ي اين كه چه چيز را و چگونه مي‌توان شناخت (Walliman, 2006: 14). به عبارت بهتر معرفت شناسي مطالعه‌ي چيستي و شناخت توجيه ماهيت و جهان در جوهرهايي و چيزها چه كه يافت‌درمي پژوهشگر شناسي هستي‌ي مرحله در (Schwandt, 2001: 71). وجود دارد و اين جوهرها از چه اجزايي تشكيل شده است، اما در معرفت شناسي پژوهشگر ديگر كاري به اين ندارد كه چه چيزها و جوهرهايي در جهان وجود دارد، بلكه به اين مي‌پردازد كه چگونه مي‌توانيم درباره‌ي هستي‌هايي كه وجود آن‌ها را قبول كرده‌ايم شناخت به دست آوريم.

به طور كلي معرفت شناسي به مفروضاتي درباره‌ي چگونگي شناخت هر چه وجود آن پذيرفته است گفته مي‌شود (صادقي فسايي و ناصري راد، 1390: 81). به عبارت ديگر معرفت شناسي مبنايي فلسفي براي مشخص كردن معرفت‌هاي ممكن و معيارهايي براي ارزيابي دانش در اختيار پژوهشگر قرار مي‌دهد (Crotty, 1998 : 8). در واقع در حالي كه هستي شناسي به مولفه‌هاي ماهوي تمدن نوين اسلامي نظر دارد، معرفت شناسي نمود عيني آن ماهيت را در عالم خارج تبيين مي‌كند (افتخاري،1392: 12).

به طور كلي مي‌توانيم تمدن نوين اسلامي را از منظر معرفت شناسي در قالب دو منظرصورت‌بندي نماييم: تمدن گروهي، تمدن آفاقي. در تمدن گروهي مناط مدنيت منحصر در عضويت در گروهي خاص مي‌شود، يعني اين طور نيست كه هر انساني به صرف برخورداري از مولفه‌هاي تمدني متمدن محسوب شود، بلكه انسان به اين حيثيت كه عضو گروهي ديني، نژادي، و يا قومي است متمدن شناخته مي‌شود. به عبارت ديگر ملاک معرفت انسان به عنوان موجودي متمدن به اين بستگي دارد كه آيا اين انسان در گروهي خاص كه متمدن شناخته مي‌شود عضويت دارد يا خير. اصولا چنين نگاهي از ساحت تمام اديان ابراهيمي و پيروان آن‌ها دور است و اگر ديده مي‌شود كه در يهوديت امروز چنين ديدگاهي وجود دارد نه به خاطر دستورات متون اصيل ديني ايشان، بلكه به خاطر تحريف تاريخي در منابع دست اول ايشان است.

در مقابل ايشان و در نگاه هستي شناختي اديان توحيدي، منبع خلقت تمامي موجودات و به خصوص انسان خداوند محسوب مي‌گردد. با توجه به اين نگاه هستي شناسانه، معرفت شناسي اين اديان در موضوع تمدن آفاقي خواهد بود. در اين نگاه مناط شناخت انسان به عنوان موجودي متمدن آن است كه خداوند روح خود را در او دميده است، و هر كه اين خصيصه در او يافت شود – كه همه‌ي انسان‌ها را دربرمي‌گيرد- و واجد مولفه‌هاي تمدن نيز باشد – كه در صفحات قبل مورد برسي قرار گرفت- متمدن محسوب مي‌گردد . صفت

«آفاقي» از اين حيث به اين نوع معرفت شناسي اطلاق مي‌شود كه تمامي نوع بشر را در بر مي‌گيرد و متوجه گروهي خاص از انسان‌ها نمي‌باشد.

3-3. غايت شناسي:

غايت مهم‌ترين هدف يک فرد و يا يک مجموعه است، ممكن است فرد اهداف گوناگوني براي خود تعريف نمايد و در پي دستيابي به تمامي آن‌ها باشد ولي در اين مجموعه اهداف يک هدف بسيار پر اهميت وجود دارد كه ساير اهداف را تحت تاثير خود قرار مي‌دهد، هدفي كه رسيدن به ساير اهداف مقدمه اي براي رسيدن به آن است. به عبارت ديگر غايت همان هدف نهايي است كه تمامي اهداف خرد و ميانه‌ي يک بازيگر در ذيل آن و در راستاي آن تعريف مي‌شود[10] . وقتي سخن از غايت شناسي تمدن نوين اسلامي به ميان آورده مي‌شود منظور يافتن آن هدف غايي تمدن نوين اسلامي است كه تمامي اهداف تمدن محور تعريف شده در دكترين ايدئولوژيک ذيل آن و در راستاي رسيدن به آن تعريف شده باشد.

به لحاظ هستي شناسي مي‌توانيم دو روي‌آورد كلي غايت شناسي تمدن را از يكديگر مورد تفكيک قرار دهيم: اول تمدن با هدف «منفعت طلبي»، و دوم تمدن با هدف «سعادت طلبي». قائلان به روي‌آورد اول معتقدند كه از لحاظ هستي شناسي انسان منحصر در ماديات است و وجود او با ظاهر مادي او يكسان است، اين نگاه به صورت طبيعي منجر به آن مي‌شود كه مهم‌ترين هدف چنين افرادي زندگي مرفه مادي باشد چون وراي اين جهان چيز ديگري را نمي‌بينند. اينان معتقدند كه تمدن تنها براي امور مادي و در راستاي هر چه بهتر كردن زندگي مادي است و معنويات در تمدن هيچ جايگاهي ندارد. لازم به يادآوري است كه اين دسته ممكن است در بعضي شرايط خاص معنويات را مورد توجه قرار دهند، اما در اين حالت نيز خود معنويات نيست كه حايز اهميت است، بلكه امور معنوي تا جايي داراي اهميت است كه به رسيدن به اهداف مادي كمک نمايد و بديهي است كه خودشان فاقد اهميت هستند (جونز،1384: 502-481).

در مقابل قائلان به روي‌آورد دوم معتقدند هدف غايي تمدن نوين اسلامي وصول به سعادت است. ايشان به لحاظ هستي شناختي معتقد به دووجهي بودن (مادي و معنوي) نظام هستي مي‌باشند و وجه معنوي را مهم‌تر وجه مادي به حساب مي‌آورند، از اين روي هدف نهايي تمدن را رسيدن به سعادت يعني خوشبختي هم در دنيا و هم در آخرت مي‌دانند. در اين جبهه‌ي فكري نيز دو سطح از سعادت مطرح است. سطح اول سعادت فردي است كه حالتي دروني است كه در آن قواي مادي فرد در حالت تعادل قرار مي‌گيرد. اين سطح از خوشبختي در انزوا نيز قابل دستيابي است. اما سطح بالاتر از آن سعادت اجتماعي است. از منظر

قائلان به روي‌آورد دوم سعادت واقعي جايي است كه تمام جامعه به سعادت دست يابند(مراد، 1992: 138).

3-4. روش شناسي :

به لحاظ تئوريک روش شناسي مطالعه‌ي روش‌ها و توجيه كننده‌ي شيوه‌هاي اقدام است (ميلز، 1382: 69). به عبارت ديگر وقتي تكليف ما با هستي شناسي، معرفت شناسي و غايت شناسي روشن شد مي‌توانيم شيوه‌اي خاص از اقدام و عمل را براي رسيدن به هدف انتخاب نماييم كه روش شناسي در انتخاب اين شيوه و مشروعيت بخشيدن به آن كمک مي‌كند (Harding, 1987: 2). در واقع روش شناسي شيوه‌هاي گوناگون رسيدن به هدف غايي را براي فرد مشخص مي‌كند و راه‌هاي متفاوتي را پيش پاي او قرار مي‌دهد و علاوه بر آن كه به معرفي طرق گوناگون مي‌پردازد، صحيح‌ترين راه ممكن را با در نظر گرفتن سه ساحت قبلي براي فرد مشخص مي‌نمايد (Little & Carter, 2007: 28).

بسته به آن كه در هر كدام از سه حوزه‌ي فوق الذكر در كداميک از دو دسته قرار داشته باشيم روش ما براي نيل به تمدن نوين اسلامي متفاوت خواهد بود. به طور كلي دو روش مختلف تمدني را مي‌توانيم از هم تفكيک نماييم: روش «اخلاقي» و روش «غير اخلاقي». قائلان به روش اخلاقي معتقدند كه اخلاق مهم‌تر از همه چيز است. ايشان معتقدند كه تمدن را بايد در مدار اخلاق معنا كرد از اين روي فرد حق ندارد براي حصول تمدن از هر شيوه‌اي استفاده كند، بلكه تنها مي‌تواند از روش‌هاي اخلاقي براي آن استفاده كند. در واقع از نظر ايشان در پياده سازي تمدن نوين اسلامي كاربست روش اخلاقي هرگز فرعي نبوده و بالعكس موضوعيت هم دارد. به عبارت ديگر ايشان قائل به شعار «هدف وسيله را توجيه نمي‌كند» هستند.

در مقابل ايشان گروهي قرار دارند كه معتقدند مي‌توان از هر روشي براي نيل به تمدن استفاده كرد. اينان مي‌گويند وقتي هدف نهايي خود را شناختيم مختاريم با توسل به هر شيوه‌اي به آن هدف برسيم و بديهي است كه اخلاقي و يا غيراخلاقي بودن اين روش به هيچ وجه موضوعيت ندارد، به عبارت بهتر ايشان قائل به اين شعار هستند كه «هدف وسيله را توجيه مي‌كند».

4. تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي

اكنون كه چارچوب نظري نوشتار كه همان روش سطح تحليل است مشخص گرديد لازم است انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي را به مثابه يک كل واحد به آن عرضه نموده و حدود مفهومي تمدن نوين اسلامي را به صورت متعين و در چارچوب اين چهارگانه (هستي شناسي، معرفت شناسي، غايت شناسي، روش شناسي) به دست آوريم. در اين صورت جغرافياي معرفتي تمدن نوين اسلامي را در سپهر انديشه‌ي ايشان خواهيم داشت و آن را به مثابه چراغ راهي در حركت به سوي تحقق خارجي تمدن نوين اسلامي به كار خواهيم بست. در واقع با در نظر گرفتن مرزهاي مفهومي تمدن نوين اسلامي از منظر آيت ا خامنه‌اي حركت مستقيم و رو به جلوي جمهوري اسلامي ايران به سمت اين هدف از مسير صحيح خود منحرف نخواهد شد.

4.1. هستي شناسي تمدن نوين اسلامي

از منظر آيت ا خامنه‌اي هستي و جهان هرگز تک بعدي نيست و نخواهد بود. روح الهي در تمام ساحات هستي در جريان است و البته كه تمدن نوين اسلامي نيز از اين بُعد الهي خالي نيست. تمدن نوين اسلامي در ديدگاه آيت ا خامنه‌اي دو بعدي است، يعني هم شامل ساحت مادي است و هم معنوي و البته كه بُعد معنوي است كه از اصالت برخوردار بوده و بنيان ابعاد مادي به حساب مي‌آيد.

ايشان در بياني مي‌فرمايند: « مسلمان تا وقتي بي‌تفاوت راهش را بيايد و برود و انگيزه‌اي نسبت به اسلام نداشته باشد، احساس دشمني با او نميكنند؛ امّا وقتي اسلام‌گرايي به ميان آمد، پايبندي و تقيد به اسلام و حاكميت اسلام به ميان آمد، پايه‌ريزي همان تمدّن اسلامي وقتي به ميان آمد، دشمني‌ها شروع ميشود...[11] ». در اين بيان ايشان تاكيد مي‌نمايند اساس دشمني غرب با جريان تمدن اسلامي تقيد به اسلام و پذيرش حاكميت آن در تمام شئون زندگي جامعه‌ي اسلامي است. ايشان در اين فراز از بيانات خود تمدن نوين اسلامي را چيزي غير از تقيد به اسلام و گردن نهادن به حاكميت آن نمي‌داند. پر واضح است كه اين تقيد و پذيرش حاكميت تاكيد بر دو بعدي بودن تمدن نوين اسلامي است؛ چون همان گونه كه در صفحات پيشين آمد تمدن صورت بيروني فرهنگ است و جنبه‌ي سخت افزاري و قابل رويت دارد، در اين بيان ايشان تاكيد مي‌كنند كه روح اين پوسته‌ چيزي جز تقيد به اسلام و حاكميت اسلامي نيست كه همان وجه نرم و بنيادين تمدن است. اين فراز به روشني رجحان بُعد معنوي تمدن نوين اسلامي را بر ابعاد مادي آن آشكار مي‌سازد.

ايشان در بياني ديگر مي‌فرمايند: « هدف دشمنان ملّت ايران اين است كه نگذارند اين كشور و اين ملّت به جايگاه شايسته‌ي خودش، آن جايگاه تمدّني، برسد؛... هدف تحريمها مسئله‌ي هسته‌اي فقط

نيست، مسئله‌ي حقوق بشر هم نيست، مسئله‌ي تروريسم هم نيست... مسئله يک محاسبه‌ي بسيار بالاتر و فراتر از اين حرفها است؛ يعني يک ملّتي، يک حرکتي، يک هويتي به‌وجود آمده است مبتني بر منابعي و مبادي‌اي درست نقطه‌ي مقابل مبادي نظام استکبار و نظام ظلم و انظلام؛ نميخواهند اين به جايي برسد[12] ». در اين فرمايش ايشان تاکيد دارند که مبادي و منابع هويتي جايگاه تمدني جمهوري اسلامي است که باعث خشم دشمنان نظام شده است. همان گونه که از متن اين فراز مشخص است آيت ا خامنه‌اي جايگاه شايسته و جايگاه تمدني ملت ايران را منوط به منابع و مبادي‌اي نموده‌اند که با عرف تک بعدي جهان ليبرال-سکولار غربي در تضاد است و نقطه‌ي مقابل آن محسوب مي‌گردد. به عبارت ديگر اگر بخواهيم اين فراز از بيانات آيت ا خامنه‌اي را در قالب روش نوشتار حاضر صورت بندي کنيم بايد اين گونه بيان شود که منابع و مبادي‌اي که ايشان از آن سخن به ميان آوردند و تاکيد نمودند که نقطه‌ي مقابل مبادي نظام استکبار محسوب مي‌شود همانا هستي شناسي دو بعدي تمدن است که دقيقا نقطه‌ي مقابل هستي شناسي دو بعدي قرار مي‌گيرد. با توجه به اين فرازها که مورد تجزيه و تحليل قرار گرفت روشن مي‌گردد که هستي شناسي تمدن نوين اسلامي در ديدگاه آيت ا خامنه‌اي دو بعدي است، يعني هم پاسخگوي ابعاد مادي انسان است و هم پاسخگوي ابعاد معنوي او است. و باز از همين فرازها مشخص گرديد که همانا بُعد معنوي تمدن نوين اسلامي است که به مثابه بنيان و پيرنگ ابعاد مادي آن است.

4.2. معرفت شناسي تمدن نوين اسلامي

اصولا در طول تاريخ تمدن هرگز موحدان حقيقي دنيا را مختص به خود يا گروه خود ندانسته‌اند، چون اساسا انحصار طلبي با روح توحيد در تضاد و تناقض است. اصلا يکي از عوامل جذابيت اديان داعيه‌ي آن‌ها در همسان انگاري تمام نوع بشر در حقوق عمومي است(سيديان و شعبان‌نيا، 1384 : 35-27). آيت ا خامنه‌اي در مقام يک عالم شيعي مبرز که ميراث‌بر انديشه‌هاي ناب معصومين(ع) است به صورت طبيعي و واضح با انحصار تمدن در گروهي خاص مخالف است. ايشان «اسلام» را ديني جهاني مي‌دانند و به همين واسطه تمدن نوين اسلامي را نيز تمدني جهان شمول و آفاقي به حساب مي‌آورند. ايشان در بياني مي‌فرمايند: « امّت اسلامي با يک تلاش مجاهدانه و مجدّانه ميتواند تمدّن اسلامي باب اين دوران را طرّاحي کند، شالوده‌ريزي کند، به ثمر برساند و آن را در مقابل بشريت قرار بدهد[13] ». از محتويات اين فراز حداقل دو مطلب مهم دريافت مي‌گردد: اول آن‌که رسالت تحقق تمدن نوين اسلامي تنها بر دوش ملت ايران نيست، بلکه براي برپايي اين آرمان لازم است تمام امت اسلامي به صورت يکپارچه و با بذل توان حداکثري خود بکوشند. دومين مطلب آن است که وقتي اين تمدن طراحي و شالوده ريزي شد و در نهايت به ثمر رسيد به تمام جهان عرضه خواهد شد. يعني تمدن نوين اسلامي آفاقي است و تمام بشريت را در بر

خواهد گرفت. در واقع اگر اين فراز از فرمايش آيت ا خامنه‌اي در قالب چارچوب نظري اين نوشتار صورت بندي گردد بايد گفت كه تمدن نوين اسلامي در سپهر انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي به لحاظ معرفت شناسي مختص گروهي خاص نبوده و تمدن نوين اسلامي براي تمام بشريت عرضه خواهد شد و آفاق عالم را درخواهد نورديد.

در همين رابطه ايشان در فرازي از فرمايشات خود بيان مي‌كنند كه : « امروز، وظيفه‌ي امّت اسلامي تنها اين نيست كه به يادبود ولادت پيغمبر يا بعثت پيغمبر جشن برپا كند؛ اين كار كوچك و كمي است نسبت به آنچه وظيفه‌ي او است. دنياي اسلام امروز وظيفه دارد مثل خود اسلام و مثل خود پيغمبر، روحي در اين دنيا بدمد، فضاي جديدي ايجاد كند، راه تازه‌اي را باز كند. ما به اين پديده‌اي كه در انتظار آن هستيم ميگوييم «تمدّن نوين اسلامي». ما بايد دنبال تمدّن نوين اسلامي باشيم براي بشريت؛ اين تفاوت اساسي دارد با آنچه قدرتها درباره‌ي بشريت فكر ميكنند و عمل ميكنند؛ اين به‌معناي تصرّف سرزمين‌ها نيست؛ اين به‌معناي تجاوز به حقوق ملّتها نيست؛ اين به‌معناي تحميل اخلاق و فرهنگ خود بر ديگر ملّتها نيست؛ اين به‌معناي عرضه كردن هديه‌ي الهي به ملّتها است، تا ملّتها با اختيار خود، با انتخاب خود، با تشخيص خود راه درست را انتخاب كنند[14] ». در اين بيان در قالب يک جمله‌ي كليدي تاكيد مي‌فرمايند كه اگر ما به دنبال تمدن نوين اسلامي هستيم آن را نه براي خود كه براي تمام بشريت خواهانيم. در واقع در اين فراز از فرمايشات آيت ا خامنه‌اي به صراحت معرفت شناسي تمدن نوين اسلامي را آفاقي و مسلما در تقابل با طرز تفكر قدرت‌هاي فعلي بين‌المللي كه گروه محور مي‌انديشند جاي داده‌اند.

4.3. غايت شناسي تمدن نوين اسلامي

وقتي در نگاه هستي شناسي فرد معنويت باوري وجود نداشته باشد و يا اگر وجود دارد منشأ اثر نباشد در اين صورت معرفت شناسي فرد چيزي جز نگاهي گروهي نخواهد بود، نگاهي كه هر خيري را تنها براي اعضاي يک گروه خاص مي‌خواهد و برخورداري از خير را جز براي اهالي يک گروه مجاز نمي‌شمارد. وقتي اين خط سير را به حوزه‌ي غايت شناسي مي‌رسانيم نوعي خاص از غايت رخ مي‌نمايد و آن چيزي جز منفعت طلبي نخواهد بود. منفعت طلبي به اين معنا است كه فرد خير را در همين دنيا و منحصر در آن مي‌داند و به دنبال كسب سود و منفعت بيشتر در مرزهاي مادي دنيايي است.

اما نگاه خداگرايان اين گونه نيست. ايشان هستي شناسي جهان را دو بعدي مي‌دانند يعني دنيا و

آخرت را توامان مي‌بينند و آخرت را به سبب صفت «بقا» بر دنيا رجحان مي‌نهند. معرفت شناسي حاصل از اين نگاه خير را براي آفاق بشريت خواهان است و در همين راستا خير تمدن را نيز آفاقي مي‌انگارد. هنگامي كه اين دو كلان الگو را به غايت شناسي امتداد مي‌دهيم قهرا هدف نهايي و غايت خيري خواهد بود كه در دنيا و آخرت براي انسان مفيد باشد. در همين راستا «سعادت طلبي» هدف غايي اين گروه خواهد بود. ايشان در بياني مي‌فرمايند: « ما ميتوانيم تمدّن نوين اسلامي را برپا كنيم و دنيايي بسازيم كه سرشار باشد از معنويت و با كمك معنويت و هدايت معنويت راه برود[15]». در واقع ايشان در اين فراز از فرمايشات خود هدف و غايت تمدن نوين اسلامي را سعادت دنيا و آخرت معرفي نموده و موتور محرك تمدن سازي اسلامي را معنويت خواهي معرفي مي‌كنند. ايشان به صراحت معنويت را كه امري مربوط به آخرت است براي دنيا طلب مي‌كنند و تاكيد مي‌كنند كه « مي‌توانيم دنيايي بسازيم كه سرشار از معنويت باشد» اين يعني دنيايي با هستي شناسي دو بعدي، معرفت شناسي آفاقي (اشاره به دنيا در فرمايش ايشان) و غايت شناسي سعادت طلبانه چون سعادت اخروي تنها در گروي داشتن دنيايي معنوي است.

ايشان در فرازي از فرمايشات خود مي‌فرمايند: « ... دومين نكته، لزوم ترسيم هدف بلندمدت براي بيداري اسلامي در كشورهاي مسلمان است؛ نقطه‌ي متعالي و والائي كه بيداري ملتها را بايد سمت و سو دهد و آنان را به آن نقطه برساند. با شناسائي اين نقطه است كه ميتوان نقشه‌ي راه را ترسيم كرد و هدفهاي مياني و نزديك را در آن مشخص نمود. اين هدف نهائي نميتواند چيزي كمتر از «ايجاد تمدن درخشان اسلامي» باشد. امت اسلامي با همه‌ي ابعاض خود در قالب ملتها و كشورها، بايد به جايگاه تمدّني مطلوب قرآن دست يابد. شاخصه‌ي اصلي و عمومي اين تمدن، بهره‌مندي انسانها از همه‌ي ظرفيتهاي مادي و معنوي‌اي است كه خداوند براي تأمين سعادت و تعالي آنان، در عالم طبيعت و در وجود خود آنان تعبيه كرده است[16] ». در اين بيان آيت ا خامنه‌اي به صراحت تاكيد مي‌كنند كه هدف غايي تمدن نوين اسلامي بهره‌مندي آفاق بشريت از هردو بعد نعمت‌هاي مادي و معنوي است كه خداوند آن‌ها را با هدف به سعادت رساندن در اختيار تمامي انسان‌ها قرار داده است. به عبارت ديگر تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي از لحاظ غايت شناسي معطوف به سعادت طلبي است، يعني تمامي اهداف كوتاه مدت و ميان مدت تمدن نوين اسلامي بايد در راستاي رسيدن به آن قرار گيرد. به عبارت ديگر سمت و سوي سياستگذاري در تمدن نوين اسلامي بايد به سوي هدف غايي كه همان سعادت طلبي است ميل كند.

4.4. روش شناسي تمدن نوين اسلامي

بسته به اين كه انسان در هر كدام از سه ساحت قبل در جرگه‌ي كدام گروه قرار گيرد، روش او نيز مشخص و متعين مي‌گردد. وقتي دنيا از لحاظ هستي شناسي تک بعدي تصور شود، قهرا از حيث معرفت شناسي گروهي خواهد بود، و در يک جريان طبيعي غايت شناسي آن منفعت طلبي خواهد شد، پر واضح است که اين جريان در يک الگوي روش شناسانه به ايستگاه روش روش غيراخلاقي مي‌انجامد. قائلان به اين جريان هرگز اخلاق را به طور کلي نفي نمي‌کنند بلکه اخلاق را تنها براي خود و گروه خود و در راستاي رسيدن به منفعت بيشتر مجاز مي‌دانند. درست به همين دليل است که همواره شاهد بدعهدي قدرت‌هاي بزرگ در مواجهه با کشورهاي کمتر توسعه يافته بوده‌ايم. تا جايي که آيت ا خامنه‌اي مکررا به ثبوت صفت بدعهدي در آمريکا به عنوان کشور مدعي ابرقدرتي اشاره نموده‌اند تا جايي که تنها در سال جاري پنج بار در پنج سخنراني به مناسبت‌هاي گوناگون آن را به مردم و مسئولان گوشزد نموده‌اند[17].

گفته شد که آيت ا خامنه‌اي از لحاظ هستي شناسي دنيا را دو بعدي و با اولويت بُعد معنوي بر مادي به حساب مي‌آورند. خروجي معرفت شناسانه‌ي اين نگاه آفاق بشريت را واجد خير مي‌بيند و پر واضح است که تمدن نوين اسلامي يکي از مظاهر خير است و با اين نگاه معرفت شناسانه مناط صفت متمدن هر آن کسي به حساب مي‌آيد که با انديشه و اختيار آن را بپذيرد، به عبارت ديگر تنها يک گروه خاص حايز اين صفت نيستند. سير اين دو کلان الگو به غايت شناسي سعادت طلب منتهي مي‌گردد که خير را براي آفاق بشر و در هر دو ساحت مادي و معنوي به حساب مي‌آورد. در يک جريان منطقي خروجي نهايي اين سه کلان الگو در روش شناسي به روش اخلاقي ختم مي‌گردد. روشي که در آن علم و ايمان و عمل توام مي‌شوند.

ايشان در فرازي مي‌فرمايند: « [راه برافراختن پرچم تمدّن نوين اسلامي چيست؟] راهش تربيت نسلي است با يک خصوصياتي که آن خصوصيات اينها است؛ يک نسلي بايد به وجود بيايد شجاع، باسواد، متدين، داراي ابتکار، پيش‌گام، خودباور، غيور ... چنين نسلي لازم داريم. بايستي ايمان داشته باشد، سواد داشته باشد، غيرت داشته باشد، شجاعت داشته باشد، خودباوري داشته باشد، انگيزه‌ي کافي براي حرکت داشته باشد، توان جسمي و فکري حرکت داشته باشد، هدف را در نظر بگيرد، چشم را به اهداف دور متوجّه بکند... زندگي خودش و وجود خودش را بگذارد در راه اين هدف و با جدّيت حرکت کند؛ در يک کلمه يعني يک موجود انقلابي؛ معناي انقلابي اين است[18] ». در اين فراز از بيانات ايشان روش حرکت به سمت تمدن نوين اسلامي را مورد اشاره قرار مي‌دهند و تاکيد مي‌کنند که انساني که مي‌خواهد به سمت ايجاد اين تمدن حرکت کند لازم است ويژگي‌هايي را داشته باشد. در واقع راه تمدن سازي کسب اين ويژگي‌ها است. وقتي کلمات ايشان در اين فراز با دقت مورد مطالعه قرار مي‌گيرد و ويژگي‌هايي که بايد اکتساب گردند احصا مي‌شود به زبان منطقي فصل خاص آن‌ها «اخلاقي بودن» است. در واقع در نگاه ايشان اخلاق محوري تنها يک روش نيست و جنبه‌ي عرضي ندارد.

ايشان در بياني ديگر تاكيد مي‌كنند: « تمدن اسلامي ميتواند با شاخصه‌هاي ايمان و علم و اخلاق و مجاهدت مداوم، انديشه‌ي پيشرفته و اخلاق والا را به امت اسلامي و به همه‌ي بشريت هديه دهد و نقطه‌ي رهائي از جهان‌بيني مادي و ظالمانه و اخلاقِ به لجن كشيده‌اي كه اركان تمدن امروزي غربند، باشد[19] ». در اين عبارت كليدي ايشان به هر چهار كلان‌الگوي چارچوب نظري اين نوشتار اشاره نموده‌اند. «جهان بيني مادي» همان هستي شناسي تک بعدي است كه در قسمت‌هاي پيشين مورد اشاره قرار گرفت، «ظالمانه» همان معرفت شناسي بيرون آمده از دل اين هستي شناسي است يعني معرفت شناسي گروه محور. «انديشه‌ي پيشرفته و اخلاق والا» همان غايت شناسي سعادت طلبانه است كه نقطه‌ي مقابل آن غايت شناسي منفعت طلبانه قرار مي‌گيرد. و در نهايت تعبير «اخلاق به لجن كشيده شده» نيز اشاره به روش شناسي غيراخلاقي دارد كه روش اخلاقي در تضاد با آن و در نقطه‌ي مقابل آن قرار مي‌گيرد.

نتيجه گيري:

انقلاب اسلامي ايران اولين گام در راستاي طرح تمدن نوين اسلامي بوده است. در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي پنج مرحله سرنوشت ساز براي رسيدن به تمدن نوين اسلامي وجود دارد كه شامل «انقلاب اسلامي، نظام اسلامي، دولت اسلامي، جامعه‌ي اسلامي، و تمدن نوين اسلامي» است. براي حركت به سوي اين آرمان لازم است سرحدات معرفتي تمدن نوين اسلامي مورد تجزيه و تحليل قرار گيرد. نوشتار حاضر با عرضه‌ي «تمدن نوين اسلامي» در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي به عنوان يک كل واحد بر چهار كلان الگوي هستي شناسي، معرفت شناسي، غايت شناسي، و روش شناسي مرزهاي مفهومي اين آرمان را مورد بررسي قرار داد. يافته‌هاي پژوهش نشان داد تمدن نوين اسلامي در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي از منظر هستي شناسي دوبعدي فهم مي‌گردد. يعني اين تمدن دنيا را در دو بعد مادي و معنوي توامان مي‌بيند. همچنين مشخص شد اين تمدن از حيث معرفت شناسي آفاقي است، يعني مناط معرفت انسان به صفت متمدن را نه منحصر در گروهي خاص بلكه در آفاق بشريت مي‌داند. در بحث غايت شناسي مشخص گرديد كه هدف غايي تمدن نوين اسلامي سعادت طلبي است يعني خير دنيا و آخرت را براي تمام بشريت مي‌خواهد. و در نهايت بيان شد كه روش شناسي اين تمدن در مجراي اخلاق است و بر مدار اخلاق معنا مي‌يابد. اين نوشتار راه را براي پژوهش در طيف گسترده‌اي از مفاهيم مركب با استفاده از همين چارچوب نظري در انديشه‌ي آيت ا خامنه‌اي باز مي‌كند، براي مثال مناسب است كه مفهوم مردمسالاري ديني، آزادي، و عدالت هر كدام به صورت متعين و با عرضه به همين چهار كلان الگو بررسي گردد و مرزهاي مفهومي آن به روشني مشخص گردد.

فهرست منابع:

1. آدمي، علي(1387)، درآمدي بر دانشگاه تمدن ساز؛ بايسته‌هاي نظري، تهران: انتشارات دفتر برنامه‌ريزي اجتماعي و مطالعات فرهنگي.

2. آراسته خو، محمد (1369)، نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمي اجتماعي، تهران: گستره.

3. اباذري، يوسف؛ شريعتي، سارا؛ فرجي، مهدي (1390)، «فراروايت تمدن يا فرآيند تمدن‌ها؟ خوانشي از پروبلماتيک فرهنگ و تمدن»، فصلنامه تحقيقات فرهنگي ايران، دوره چهارم، شماره2، تابستان.

4. افتخاري، اصغر(1392)، «مفهوم سياست در مكتب رضوي»، فصلنامه فرهنگ رضوي، سال اول، شماره سوم.

5. بنتون، تد؛ كرايب، يان(1384)، فلسفه علوم اجتماعي، مترجم: شهناز مسمي پرست و محمود متحد، تهران: آگه.

6. پهلوان چنگيز (1390)، فرهنگ شناسي: گفتارهايي در زمينه فرهنگ و تمدن، تهران قطره.

7. التهاوي، محمدعلي(1996)، موسوعه كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، بيروت: مكتبه لبنان.

8. جونز، و.ت (1383)، خداوندان انديشه سياسي، مترجم: علي رامين، تهران: اميركبير.

9. خرمشاد، محمدباقر (1392)، «انقلاب اسلامي، بيداري اسلامي و تمدن نوين اسلامي»، راهبرد فرهنگ، شماره بيست و سوم، پاييز.

10. خرمشاد، محمدباقر(1388)، «انقلاب اسلامي، انقلاب تمدن ساز؛ دانشگاه ايراني، دانشگاه تمدن ساز»، فصلنامه تحقيقات فرهنگي، دوره دوم، شماره6، تابستان.

11. دورانت، ويل (1391)، تاريخ تمدن، مترجم: گروه مترجمان، 13 جلدي، تهران: انتشارات

علمي و فرهنگي.

12. سجودي، فرزان(1393). نشانه شناسي كاربردي، چاپ سوم. تهران: نشر علم.

13. سرپرست سادات، سيد ابراهيم(1392)، «ظرفيت سنجي نظام‌هاي انديشگي ايراني در تمدن سازي»، امنيت پژوهي، سال دورازهم، شماره42، تابستان.

14. سيد امامي، كاووس(1387)، پژوهش در علوم سياسي، تهران: پژوهشكده مطالعات فرهنگي و اجتماعي وزارت علوم تحقيقات و فناوري و انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

15. سيديان، سيد مهدي؛ شعبان‌نيا، قاسم (1384)، «حقوق بشر از ديدگاه اسلام غرب»، ماهنامه معرفت، شماره 93، شهريور.

16. صادقي فسائي، سهيلا؛ ناصري راد، محسن(1390)، «عناصر بنيادين پژوهش كيفي در علوم اجتماعي: هستي شناسي، معرفت شناسي، روش شناسي و روش»، مجله مطالعات علوم اجتماعي ايران، دوره پنجم، شماره 20 .

17. لوكاس، هنري (1393)، تاريخ تمدن، مترجم: عبدالحسين آذرنگ، 2جلدي، تهران: سخن.

18. مارش، ديويد؛ فولانگ پاول(1378)، « پوست نه پوستين: هستي شناسي و معرفت شناسي در علوم سياسي»، مترجم: سيدعلي مير موسوي، فصلنامه علوم سياسي، سال11، شماره 42 .

19. مراد، سعيد(1992)، نظريه السعاده عند فلسفه الاسلام، القاهره: مكتبه الانجم المصريه.

20. مهيمني، محمدعلي (1379)، گفت و گوي فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، تهران: ثالث.

21. ميلز، سي رايت(1382)، بينش جامعه شناختي، مترجم: عبدالمعبود انصاري، تهران: شركت سهامي انتشار.

22. هاي، كالين(1385)، درآمدي انتقادي بر تحليل سياسي، مترجم: احمد گل محمدي، تهران: ني.

23. Barbuor, Rosaline.S (2007), Introducing to Qualitive Research: A Students Guide to Craft of Doing, London: Sage Publication.

24. Blaikie¸N.(1993) , Approaches to Social Enquiry. Cambridge: Polity press.

25. Burnett Tylor, Edward(2010), Primitive Culture, Cambridge: Cambridge University Press.

26. Carter, Stacy.M & Little, Miles(2007), " Justifying Knowledge, Justifying Method, Taking Action: E pistemologies, Methodologies and Methods in Qualitive Research", Qualitive Health Research, Vol.17, No.10.

27. Crotty, M(1998), The Fundation of Social Research. London: Sage Publication.

28. Harding, S(1987), "Introduction: Is There a Femenist Method?" In: Femenism and Methodology: Social Issues, Bloomington: Indiana University Press.

29. Schwandt, T(2001), A Dictionary of Qualitive Inquiry, London:Sage.

30. Walliman, Nicholas.S.R(2006), Social Research Methods, London: Sage.

31. www.Khamenei.ir

[1] دانشجوي دكتري مطالعات سياسي انقلاب اسلامي دانشگاه شاهد. Aghaei_1369@yahoo.com شماره تماس:09127375208

[2]دانشجوي دكتري حكمت متعاليه دانشگاه فردوسي. com.yahoo@1367_Fathimehr

[3]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 12/9/1379 در ديدار با كارگزارن نظام.

[4]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 14/7/1379 در جمع اساتيد، فضلا و طلاب حوزه علميه قم در مدرسه فيضيه.

[5] بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 6/2/1395 در ديدار اعضاي شوراي عالي «مركز الگوي اسلامي ايراني پيشرفت» .

[6]براي مطالعه‌ي بيشتر ر.ك. سرپرست سادات، سيد ابراهيم (1392)، «ظرفيت سنجي نظام‌هاي انديشگي ايراني در تمدن سازي» ، فصلنامه امنيت پژوهي، سال دوازهم، شماره 42 ، تابستان.

[7]براي نمونه ر.ك. دورانت، ويل (1391)، تاريخ تمدن، مترجم: گروه مترجمان، 13 جلدي، تهران: انتشارات علمي و فرهنگي؛ و لوكاس، هنري (1393)، تاريخ تمدن، مترجم: عبدالحسين آذرنگ، 2جلدي، تهران: سخن.

[8] براي مطالعه بيشتر در زمينه زبان شناسي، نشانه شناسي و معنا شناسي متن ر.ك به: سجودي، فرزان(1393). نشانه شناسي كاربردي، چاپ سوم. تهران: نشر علم.

[9]براي مطالعه‌ي بيشتر در اين زمينه ر.ك. اباذري، يوسف؛ شريعتي، سارا؛ فرجي، مهدي (1390)، «فراروايت تمدن يا فرآيند تمدن‌ها؟ خوانشي از پروبلماتيک فرهنگ-تمدن»، فصلنامه تحقيقات فرهنگي ايران، دوره چهارم، شماره 2 ، تابستان.

[10]براي مطالعه بيشتر ر.ك به: التهاوي، محمدعلي(1996)، موسوعه كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، بيروت: مكتبه لبنان.

[11]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 8/10/1394 در ديدار مسئولان نظام و ميهمانان كنفرانس وحدت اسلامی.

[12]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 13/4/1394 در ديدار اساتيد دانشگاه‌ها.

[13]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 8/10/1394 در ديدار مسئولان نظام و ميهمانان كنفرانس وحدت اسلامی.

[14]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 8/10/1394 در ديدار مسئولان نظام و ميهمانان كنفرانس وحدت اسلامی.

[15]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 19/9/1392 در ديدار اعضاي شوراي عالي انقلاب فرهنگي.

[16]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 9/2/1392 در اجلاس جهاني علما و بيداري اسلامي.

[17] بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 3/9/ 1395 در ديدار بسيجيان، 12/8/1395 در ديدار دانش‌آموزان و دانشجويان، 11/5/1395 در ديدار اقشار مختلف مردم، 25/3/ 1395 در ديدار مسئولان نظام، 18/1/1395 در ديدار نوروزي جمعي از مسئولان كشور.

[18]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 28/7/1395 در ديدار نخبگان علمي جوان.

[19]بيانات آيت ا خامنه‌اي در مورخه 9/2/1392 در اجلاس جهاني علما و بيداري اسلامي.